

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

صحبت درباره صحیحه ثالثه زواره بود که در شک در رکعات است. عرض شد که به لحاظ متن وقتی این صحیحه را با یک صحیحه دیگر زواره که در همین باب است و از همین مصدر کتاب حریر را مقایسه می کنیم با یک مشکلی بر خورد می شود حالا با قطع نظر از آن مشکلی که چون دو صحیحه از زواره است در اینجا هر دو هم در کافی آمده است با فاصله یک باب یعنی یکی را در یک باب آورده است مرحوم کلینی و یکی را با فاصله در باب دیگری. هنوز هم نمی فهمیم خود ما هم هنوز ملتفت نشدیم که چرا این دو روایت با هم دیگر همخوانی ندارند و با فتوای اصحاب هم همخوانی ندارند. هر دو روایت صحیحه را عرض کردیم کلا مرحوم صدوق نیاورده اند. مرحوم شیخ کلینی آورده اند و بعد هم شیخ طوسی و توجیهی که بعدها بین اصحاب شده است.

درباره تمسک به این روایت صحیحه در باب ما نحن فیه بعضی اشکالات هست من جمله عرض کردیم دیروز درسی اشکالی است که مرحوم آقا ضیا دارد قدس الله سره. ما یک مقدار عبارت ایشان را خواندیم دو مرتبه برای اینکه وسط بحث هستیم از اول تکرار می کنیم

لا یخفی أنّ تطبیق الاستصحاب فی الروایة علی الركعة

ظاهرا الف لام بر رکعت، رکعت چهارم مثلا. البته احتمال دادیم که این ذیل روایت مبارکه مال هر سه فرض باشد. فعلا در ذیل فرض سه و چهار آمده است. چون در روایت این دو را با هم بگذاریم یکیش فرض دو و سه است بعد فرض دو و چهار است بعد فرض سه و چهار است. در فرض دو و چهار، روایت معارضند. در فرض دو و سه ابهام دارد روایت کاملا و معلوم نیست اصلا مطابق فتوای اصحاب باشد. سه و چهارش هم باز ظاهرا با فتوای اصحاب نمی سازد. بعد از این سه تا فرض این لا ینقض الیقین بالشک آمده است. ایشان می فرماید أنّ تطبیق الاستصحاب فی الروایة علی الركعة إنّما یتّم علی مذهب العامة من جعلهم الاستصحاب من قبیل القیاس و الاستحسانات من الأمارات الظنیة المثبت للوازمه

باید المثبت للوازمها می فرمود. دیروز هم عرض کردیم مذکر مؤنث آن خیلی غیرطبیعی در اینجا بهم پاشیده است. بهر حال چون عامه استصحاب را از قبیل امارات عرض کردیم اختصاص به عامه هم ندارد خاصه هم دارد. و عرض کردیم غیر از حالا مباحث اصول در مقدار

زیادی از فروع فقهی که در صورت تنازع است استصحاب یا حتی اصل دیگری را جاری می کنند حتی اصاله العدم جاری می کنند و به لوازمش ملتزم می شوند.

و إلاً فبناء على جعلها من الأصول التعبدية وأخذها من الأخبار الغير الصالحة لإثبات غير اللوازم الشرعية

که این دیگر صلاحیت اثبات لوازم غیر شرعی ندارد

ففي تطبيق الاستصحاب على الركعة المشكوكة مجال إشكال نظرا إلى أنّ الركعة الرابعة إذا كان مردداً بين الركعتين فالعلم بعدمها لا يحصل إلا قبل الشروع بما في يده

علم به عدم شروع رکعت رابع قبل از شروع بما فی ید

و هو الركعة المرددة بين كونه ثانية أو ثالثة

این باید کونها ثانیه باشد. خلاصه نظر ایشان را عرض کنم این شک بین سه و چهار طبیعتاً دو تصویر کلی دارد. یا نشسته است شک می کند که آینده چهارم است یا سوم است. این طوری نشسته است که همین طوری که نشسته است باز بین دو و سه است. یا ایستاده است شک می کند بین سه و چهار. مرحوم آقا ضیاء این طور فرض بحث را می فرمایند. و هو رکعه المردد بین کونها حالا ایشان کونه نوشته است ما حالا درستش را می خوانیم نمی گویم اینجا را این طور کنید خیلی تا آخر به هم پاشیده است. فقط اول مطلبش نیست تا آخر را همین جور مؤنث و مذکر را ایشان خراب کرده است. و هو الركعة المرددة بین کونها ثانیه او ثالثه. این در جایی است که هنوز وارد نشده است. نشسته نمی داند که رکعتی که می خواهد بعد بیاید سه است یا چهار. طبیعتاً در اینجا، ففی هذا الطرف یقطع اجمالاً بعدم وجود الركعة الرابعة. چون الآن یقین دارد که چهارم نیا مده است. قبل از اینکه شروع کند می داند که چهارم نی آمده است.

فإذا شرع في أحد طرفي المعلوم بالإجمال وهو الذي بيده فعلا المرددة بين الثالثة والرابعة

اگر بلند شد و بنا شد که مشغول به رکعت شود که نمی داند سه است یا چهار است.

فيشك في تحقق الرابعة المعلومه إجمالاً المرددة بين كونها ما في يدها الفعلي أو كونها عبارة عن غيره الذي عبارة عما أفاده

این افاده نباید درست باشد. مثلاً اتابه یک چیزی این طوری باید باشد. بالقیام الیه. شکش در این جهت می شود.

كما هو الشأن في كلّ ما هو معلوم إجمالاً، وجوداً أم عدماً

این فرق نمی کند. در هر جا مثلا شک دارد که شخصی را در خانه دیده است چهره اش با زید یکی است. زید و عمرو چهره هایشان یکی است فرض کنید یکیشان یک امامه ای روی سرش می گذارد یکیشان نداشته است. چهره دیده است نفهمیده است که این زید است یا عمرو است. چون چهره هایشان خیلی شبیه هم است. حالا بعد که فهمیده است یکی از این دو تا بعینه در خانه است بعد که آمده است بعد از یک ساعت زید را فهمیده است که اصلا در آن روز در این شهر نبوده است. آیا می تواند بگوید که من استصحاب می کنم چون می دانستم یا زید است یا عمرو، استصحاب می کنم که عمرو هست. نکته این است. این را اصطلاحا در اصول به استصحاب فرد مردد می گویند. در انشاء الله خواهد آمد در تنبیهات استصحاب در بحث کلی یک استصحاب کلی داریم یک استصحاب فرد مردد. نمی دانم روشن شد؟ استصحاب کلی مثلا من می دانم انسان در خانه است علم من این است. انسان در خانه است لکن نمی دانم یکی گفت زید در خانه است یکی گفت عمرو در خانه است. اما می دانم من که انسان در خانه هست. این فردش مردد است بین زید و عمرو. اما انسانش مسلم است. بعد از یک ساعت زید را بیرون دیدم. میتوانم استصحاب کنم بقاء انسان. نه بقاء عمرو همان جامع را که کلی باشد به قول آقایان. این بحث استصحاب کلی با تبدل فرد این یکی است یکی نه از اول می داند که در خانه چهره ای را به شخصه دیده است نه به عنوان کلی. چون چهره عمرو و زید شبیه هم است این یکی فرض کن گاهی سرش کلاه می گذارد دقت نکرد که آیا کلاه داشت یا خیر. مردد بین این دو تا است. بعد معلوم شد که زید مسلم نیست یا اگر هم بود در آمده است. فعلا زید بیرون است. می تواند استصحاب بقاء عمرو کند؟ خب این می گویند نمی شود. چون از اول یقین به بقاء عمرو نداشت که بخواهد استصحابش کند. آقا ضیاء می خواهد بگوید ما نحن فیه از این قبیل است. این خلاصه حرف آقا ضیاء چون عبارت ایشان کمی مغلف است مثل بقیه حرفهای ایشان. خلاصه اش این است.

كما هو الشأن في كلّ ما هو معلوم إجمالاً، وجوداً أم عدماً. و حينئذ نقول: إنّ المستصحب الذي تعلق به اليقين و الشك هو عنوان

الرابعة

نه کلی صلاه. عنوان چهارم

المردّة بين الشخصين، فهذا المردّد بما هو معلوم إجمالاً لا أثر له، و ما له الأثر ليس إلّا شخص المعين الواقعي

یعنی اینکه این رکعت سوم باشد یک اثر دارد چهارم باشد یک اثر دارد. جامع اثر ندارد. مثلا سوم باشد باید تشهد نخواند چهارم باشد باید بخواند. فرد با فردش خصوصیت دارد. اگر اینجا اینگونه شد این استصحاب جاری نمی شود. الدائر امره بین ما هو معلوم البقاء أو هو

معلوم الارتفاع. زید بعنوانه اثر دارد. عمرو بعنوانه اثر دارد. زید هم یقیناً در خانه نیست. یا از اول نبوده است. حالا فرض کنید از اول نبوده است. بودن زید یک اثر دارد بودن عمرو یک اثر دارد. این می شود استصحاب فرد مردد. این بنایشان است که جاری نمی شود. غیر از استصحاب کلی است. ایشان هم همین طور می گوید. عنوان رکعت مهم نیست که استصحاب کند عدم رکعت پس بلند شود یک رکعت بخواند. این می داند یا سوم است یا چهارم با خصوصیت سوم و چهارم. یعنی سوم باشد باید تشهد بخواند چهارم باشد باید تشهد بخواند خصوصیت دارد. فرد است نه عنوان رکعت که بگوید من استصحاب به عدم رکعت می کنم پس من بلند شوم و چهارم را انجام دهم. حرف آقا ضیاء روشن شد؟

فهذا المردّد بما هو معلوم إجمالاً لا أثر له

اصطلاح مردد غیر از کلی است. مرادشان از مردد جایی که بدانیم فرد با خصوصیاتش هست لکن تشخیص ندهیم. این می شود مردد. اما اگر خصوصیات القا شود می شود کلی. یا زید بعنوانه در خانه است که یک اثر دارد. یا عمرو بعنوانه در خانه است یک اثر دارد یا انسان بعنوانه اثر دیگری دارد. اینکه مرادشان از استصحاب فرد مردد این مردد ایشان مراد فرد است. فرد هر وقت خصوصیت خارجی را در نظر گرفتیم می شود فرد. در نظر نگرفتیم می شود کلی. لذا یک بحثش اصلاً این است که اصلاً فرد مردد وجود خارجی ندارد. تا گفتیم فرد باید خصوصیات تصور کنیم. تا خصوصیات تصور کردیم مردد معنا ندارد. چون خصوصیات جدا می کنیم دیگر. این کتاب غیر از آن کتاب است آن کتاب غیر از این کتاب است. لذا عنوان فرد مردد را شما مثل کلی صاع من صبره که کلی فی المعین است بعضی ها آنجا گفته اند که فرد مردد است. نمی شود آن قابل تصور نیست.

فهذا المردّد بما هو معلوم إجمالاً

یعنی الآن این رکعتی که دست من است یا سه است یا چهار. عنوان رکعت اثر ندارد که من استصحاب عدم رکعت چهارم کند. آن که اثر دارد سه یک اثر دارد چهار، ببینید با خصوصیت چهار یک اثر دارد.

فهذا المردّد بما هو معلوم إجمالاً لا أثر له، و ما له الأثر ليس إلا شخص المعين الواقعي

مراد از معین واقعی شخص با تشخیص. الدائر امره، حالا آن مردد واقعی یعنی آن معین واقعی بین ما هو معلوم البقاء، که الآن رکعت چهارم باشند و معلوم الارتفاع که رکعت سوم باشد. من شک بین سه و چهار کردم به این معنا که این رکعتی که الآن در دست من هست یا

خصوص چهارم است که دارای یک اثر است یا خصوص سوم است که دارای یک اثر است. اگر سوم باشد گذشته است چهارم باشد که معلوم نیست اصلاً وجود پیدا کرده باشد. أو معلوم الارتفاع. البته بله معلوم البقاء بله اگر چهارم باشد هنوز هست.

و حينئذ فما هو متعلق اليقين و الشك

وقتی می گوئیم لا تنقض اليقين باید بگوئیم یقین ما به چیست. یقین ما به این است که رکعت چهارم نبود پس الآن نیست. این طوری.

هو الرابعة المرددة بين الشخصين

یقین به عنوان رکعت نیست. به عنوان رکعت چهارم و سوم است.

و هو بهذا العنوان لا أثر له، إذ الأثر للشخص، لا للجامع العرضي

اصطلاح جامع عرضی آن جامعی است که انتزاعی است مثل عنوان احدهما. چون عنوان احدهما در خارج وجود ندارد. آن که در خارج وجود دارد یا زید است یا عمرو. احدهما را ما در می آوریم انتزاع می کنیم به خلاف انسان.

لا للجامع العرضي الذي عبارة عن مسمى الرابعة أو شخصها أو مصداقها و أمثالها، و إنما الأثر لواقع ما هو رابعة من أحد الشخصين
المعلوم

واقع مراد تشخص یعنی عنوان چهارم با تشخصش، و بهذا البيان نلتزم، انشاء الله خواهد آمد در تنبيهات استصحاب کلی

و بهذا البيان نلتزم بعدم جريان الاستصحاب في الفرد المردد نفياً و إثباتاً

لذا خواهد آمد که استصحاب کلی اش اگر اثر برای کلی باشد بار می شود اثر روی فرد باشد بار نمی شود. این خلاصه اشکال اول آقا ضیاء که ما نحن فيه از قبیل استصحاب کلی نیست. شما ما نحن فيه از قبیل استصحاب مردد است که فی نفسه جاری نیست. این یک.

مضافاً إلى عدم صلاحية الأصل في المقام - الذي هو مفاد كان التامة -

می گوید رکعت چهارم تا به حال نبود حالا هم نیست.

لإثبات رابعة الموجود

همین مثبت بودن ما دیروز نظرمان بیشتر در این بود. اثبات نمی کند این چهارمی رابع است این را اثبات نمی کند چرا چون ما رابع می خواهیم چون می خواهیم تشهد بخوانیم تسلیم بدهیم. اثبات این نمی کند که یترتب علیه جواز التشهد و السلام فيه. اصلش سلام نیست تسلیم است. فی یعنی موجود و الا رابعه باید بگوید.

الَّذِي هُوَ مِنْ آثَارِ رَابِعِيَّةِ الْمَوْجُودِ، فَكَانَ الْمَقَامُ نَظِيرَ اسْتِصْحَابِ وَجُودِ الْكَرِّ

بگوییم مثلاً کری بود

الْغَيْرِ الْمَثْبُتِ لِكَرِّيَّةِ الْمَوْجُودِ

این موجود کر است. یا همان مثال معروف استصحاب عدم مرأه قرشیه تا اثبات کنیم این زن قرشی نیست.

و من هذا البيان ظهر: عدم تمامية تطبيق الاستصحاب على ذات الركعة الرابعة و لو بنينا على تقييد الاستصحاب بإثباته منفصلاً

این اشاره به آن حرفی است که دیروز و روزهای گذشته هم چند بار در خلال بحث متعرض شدیم خلاصه این بحث این است که این ظاهر روایت که آن رکعت باید متصل باشد و فتوای اصحاب نیست و لکن فتوای سنی ها است و لذا روایت تقيه می شود لکن جواب داده اند مثل در کفایه و دیگران که درست است استصحاب نظر استصحاب فقط به این است که بگوید شما رکعت چهارم نخواندید. اما اینکه شما بگویید متصل یا منفصل باشد این رکعت این مال استصحاب نیست. این مال اطلاق استصحاب است. ما در حقیقت می آییم این اطلاق را تقييد می زنیم. خود استصحاب جاری است. خود استصحاب که می گوید رکعت چهارم نیست جاری است. خب اگر رکعت چهارم نیست یک رکعت متصل بخوانیم. نه متصل نمی شود اتصال مقتضای اطلاق استصحاب است. آن وقت ما این اطلاق را تقييد می زنیم می گوییم این رکعت منفصل باشد. ما کاری که می کنیم این است. پس یک کار را با استصحاب ثابت می کنیم و آن اینکه رکعت چهارم انجام ندهد. یک کار با اطلاق استصحاب. آن که با اطلاق استصحاب است رکعت متصل باشد این دومی را تقييد می زنیم.

پس اصل روایت دلالتش بر استصحاب تمام است. بعد چون این بیان را بعد هم می خوانم دیگر الآن توضیح زیاد نمی دهم بعد از روایت نائینی می خوانم. ایشان در حقیقت می خواهد اشکال به نائینی کند

و من هذا البيان ظهر: عدم تمامية تطبيق الاستصحاب على ذات الركعة الرابعة و لو بنينا على تقييد الاستصحاب

به نظرم یک کلمه اطلاق از کلام ایشان افتاده است. تقييد اطلاق الاستصحاب باثباته، فقط اثبات کنیم منفصلاً

إذ ذات الركعة الرابعة بما هي رابعة متعلّق اليقين و الشك، لا بما هو شيء في حيال ذاته و لو لم تكن رابعة، و المفروض أنّه بهذا العنوان طرف التردد، فيدخل في استصحاب الفرد المرّد

يعنى حتى اين مسئله اى هم كه مرحوم نائينى فرمودند جوابش كامل نيست.

بين كونه معلوم البقاء أو الارتفاع، بلا وجود جامع بينهما يكون هو موضوع الأثر كي يرجع إلى استصحاب الكلّي

استصحاب كلي نيست استصحاب فرد مردد است كه جاري نيست

فتلخص ممّا ذكرنا أنّ تطبيق الاستصحاب على الركعة المشكوكة دونه خطر القتاد!

اين ديگر مثل يك خاری است. به نظرم گون باشد قتاد آنطور كه در بعضی كتب دیدم نمی دانم شما در كتاب های مثل فرهنگ معین نگاه كنید چون خار دارد خطر یعنی انسان با دستش آن شاخه درخت را بگیرد و بكشد برگ هایش كنده شود خارش كنده شود. خراطی هم از همین است.

فما أفيد في المقام بطوله لا محصّل له.

محصولی ندارد به جایی بر نمی گردد. والاولی ان يقال، حالا خود مرحوم آقا ضیاء یک راهی برای تطبیق، ان مورد الاستصحاب، برای اینکه ما نحن فيه درست كنند از فرد مردد ها ایشان برای اینکه از فرد مردد خارج كند، فی المقام هو الاشتغال بالصلاه، كه يك عنوان كلي بگیرد

على فرض الاكتفاء بالأقلّ و أنّ بقيّة الفقرات أيضا تأكيد لذلك

يعنى مراد از اين روايت اين است كه اگر مي خواست ايشان بله مورد اصابت اين است اگر فرض اكتفاي به اقل كند مي خواهد بگويد من هنوز در نمازم، و ان بقيه الفقرات ايضا، چون دارد لا يخلط احدهما بالآخر لا ينقض اليقين بالشك،

و أنّ الغرض من هذه البيانات ردع السائل عما هو المغروس فيه ذهنه: من البناء على الأقلّ و إتيان الركعة متّصلا

اينها مي خواهند بگويند كه همین ذيل لا يخلط احدهما بالآخر اشاره است به اینکه اين ركعت متصل نباشد منفصل باشد.

خصوصا بعد قول الإمام عليه السلام «قام فأضاف إليها أخرى» الظاهر بنفسه إلى الركعة متّصلا

خودش این معنایش این است که این رکعت متصل است. و بگوییم همی الامام، اصلا مراد نکته مهم در نظر امام، در اینجا

تنبيه على عدم مفرغية هذه الركعة المتصلة

این رکعت متصله مفرغ نیست یعنی تفریغ ذمه نمی کند. اگر شما بلند شدید شک بین سه و چهار یک رکعت انجام دادید

كعدم مفرغية الاكتفاء بما في يده

به همین که موجود است اکتفا کند بنا به این بگذارد و سلام بدهد این هم کافی نیست. اتصال هم بکند آن هم کافی نیست. لاحتمال تنقیص فيه، چون احتمال دارد که این ناقص باشد، و احتمال زیاده فی الاول. در صورت اول که بلند شود یک رکعت زیادی بخواند احتمال زیاده است در صورت دوم احتمال تنقیص است. البته این مرحوم آقا ضیاء قدس الله نفسه در اینجا در این حالا چون یکی دو کلمه اول بگوییم، چون در ذهن مبارک ایشان این است که اگر تنقیص شود اشکال دارد و زیاده هم بشود اشکال دارد. و عنایت فرمودند که در بعضی از روایات همین مسئله در اهل سنت هست که می گوید بلند شود حتی یكون الوهم فی الزیاده، یعنی در آن روایت دارد که خود پیغمبر فرمودند که این وهم و اشتباه در زیاده اشکال ندارد نقیصه نشود. آقا ضیاء هر دو را از یک باب گرفته اند. و انشاء الله خواهد آمد تقریب این مطلب که معنای این عبارت حتی یكون الوهم فی الزیاده که در کتب اهل سنت هست با آنچه که در ذیل، این چون دیگر به ذهن این آقایان نبوده است فعلا ما الآن متعرض نمی شویم بعد با آقایان مناقشات شود آن روایت اصلا تصریح دارد که وهم در زیاده اشکال ندارد. وهم در نقیصه اشکال دارد. در زیاده اشکال ندارد

و عمدة غرضه من هذا التنبيه

عمده غرض امام، البته کلمه غرض را عادتاً برای ائمه به کار نمی برند. عمدتا هدفه یا همه به تعبیر ایشان.

أيضا التشكيك على السائل

مراد امام این بوده است که برای سائل تشکیک ایجاد کنند

كي لا يأخذ بظاهر الفتوى

به این مقدار از فتوا که استصحاب کند چون استصحاب کند باید نماز متصل بخواند. اگر استصحاب عدم رکعت باشد رکعت چهارم

را بخواند.

و ينتظر

عطف است بر لا يأخذ. منتظر باشد. کأنما امام سلام الله علیه با استصحاب فقط می خواهند نفی رکعت رابعه کنند اما اینکه آن وظیفه عملی اش چیست را می خواهند با، و تشکیک کنند لا یخلط احدهما بالآخر آن را در مجلس دیگری بگویند.

و ينتظر بیان الواقع لمجلس آخر

بیان واقع که آن رکعت باید جدا باشد، در یک مجلس دیگری

حذرا عن المخالفين في المجلس، و الله العالم

نمی دانم چرا آقا ضیاء اینقدر طولانی حرف زده است. خب بگو تقيه دیگر. به جای این حذرا عن المخالفين في المجلس. خب همان حرفی است که مرحوم شیخ می زند می گوید این روایت را حمل بر تقيه کنیم خلاف فتوا است. اینقدر طولانی صحبت کرده است. اولاً حالاً فرض کنید که امام سلام الله علیه خواسته اند مطلب خب این مطلب مشکلش این است که این آمده است در کوفه در کتاب صلاه حریز ثبت شده است. ظاهرش هم این است که حتی این کتاب حریز چون روایت صحیحه است که کتاب حماد بن عیسی به حضرت صادق می گوید که انی احفظ کتاب حریز فی الصلاه. اصلاً ظاهرش کتاب حریز عرضه شده است بر امام. این مجلس آخر یعنی چه؟ اصلاً می گویم اینها تصور دقیقی از مطالب پیش ذهن اینها نیست. اولاً این طول و تفصیل نمی خواهد خب مرحوم شیخ هم گفت تقيه. خب همان اشکال تقيه. این دیگر این همه طول و تفصیل و حذرا من وجود بعض المخالفين اینکه ظاهر این روایت و یک فرقه دیگرش هم در شک در دو و سه، ظاهرش در اتصال است که جای شک نیست. این طول و تفصیل و تقيه هم که امر واضحی است. خب طبیعتاً تقيه به خاطر حضور بعضی از مخالفین است. تقيه بلا نسبت که امام چیزی که ندارد مشکل که ندارد بیاید بیخود و بجهت امام تقيه فرماید.

پس بنابراین اینکه ایشان فرموده اند متأسفانه سعی کرده اند حمل بر استصحاب کنند آخرش رسیده اند به همان اشکال شیخ که تقيه لازم می آید. لکن به یک بیان دیگری که امام تشکیک کردند فلان غرض امام این بوده است و تشکیک و این امام به ظاهر فتوا اخذ منتظر بیان در مجلس، مشکل عرض کردم اینها چون آن ذهنیت آقایان ما تصورشان این است که یک حدیثی بوده است امام فرموده اند شفاها و این آقا هم برداشته است و نوشته است اینها مثلاً بعد با هم دیگر، این یک کتاب رسمی به اسم کتاب الصلاه مال حریز بوده است. البته خود من هم الآن واقعاً شبهه دارم اصلاً خود من هم هنوز نمی فهمم. این دو قسمت کتاب شیخ کلینی با فاصله یک صفحه و نیم دو قسمت کتاب را نقل کرده است با هم انسجام ندارند. سر در نمی آوریم. مثلاً در شک دو و چهارش در یکیش دارد یسلم ثم يقوم. در یکیش دارد

.....

که نه فیکوم فیصلی رکعتین. یسَلِّم ندارد. البته در یکیش دارد که شک بین اثنتین و اربع در یکیش دارد و قد احرز الاثنتین. نمی دانم این کلمه احرز کار را عوض کرده است؟ در یکیش یک سؤالش نیامده است. یک سؤالش این آمده است. خيله خب بهر حال پس این روایت به تعبیر مرحوم آقا ضیاء برای استصحاب خوب است لکن باز تقیه است. این راجع به کلام آقا ضیاء و اشکال آقا ضیاء به نائینی. و اصل استدلال. مرحوم نائینی می فرماید قد اورد علی الاستدلال بها بما حاصله، بعد ایشان می فرماید که همین اشکال. قال فاضاف اليها اخرى، اگر مراد رکعت موصوله است یا رکعت مفصوله یا اتصال یا انفصال. اگر مراد اتصال باشد خوب است لا ینقض الیقین بالشک می خورد برای استصحاب. بعد بیان می فرمایند. و لکن هذا المعنا ینافی ما علیه اجماع الامامیه. این مخالف با اجماع است یعنی شبیه تقیه است. فلا بد مایکون المراد من الركعه، البته عرض کردم باز تکرار نمی کنیم متن حدیث ابتدائاً در کتاب کافی آمده است. در کتاب کافی قام فاضاف اليها رکعه ندارد. قام فاضاف اليها اخرى. در کافی این طور است. تهذیب هم که نقل کرده است همین طور است. استبصار که نقل کرده است رکعه اضافه کرده است. در رکعت در نسخه استبصار است. لکن چون در کافی نیست در تهذیب هم نیست احتمال اینکه اشتباه نسخ باشد هست. اینکه ایشان مفروغ عنه گرفته است و لذا بعضی ها گفته اند قام فاضاف اليها اخرى یعنی صلاه اخرى نه رکعه. قام فاضاف اليها اخرى،

س: یعنی نماز قبلی کان لم یکن است؟

ج: بهر حال روایت من که انصافاً اگر این کار را ابن الولید کرده است کار خوبی کرده است هر دو قسمت روایت را طرح کرده است انصافاً حق با ایشان است

س: اضافه کند روی قبلی؟

ج: همین دیگر ظاهرش این است که متصل باشد.

فیکون المراد من الیقین هو الیقین، آن وقت در اینجا گفته اند لا ینقض الیقین بالشک، مرحوم شیخ شبیه این هم چون بعد می آید در باب صوم در اینجا هم گفته اند که مراد از لا ینقض الیقین یک نوع کنایه است. مثل زید کثیر الرماد. یک نوع کنایه از جود است. این لا ینقض الیقین یعنی کاری بکند که یقین به برائت ذمه پیدا کند. ظاهر لا ینقض نقض نکند. فیکون المراد بتحصيل البرائه من البناء علی الاکثر و الاتیان برکعت الاحتیاط مفصوله. پس مراد اینکه ینی علی الیقین لا ینقض الیقین مراد این است. نه نقض نکند. ایجاد یقین نکند. لا ینقض مرادش ایجاد یقین است. ایجاد یقین چطوری می شود؟ بنای بر اکثر بگذارد آن نماز هم مفصول انجام دهد. بعد ایشان می گوید

.....

که در روایات هم هست اذا شککت فابنی علی یقین فان المراد من البناء علی یقین بنا علی الاکثر و الاتیان برکعات الاحتیاط مفصوله. و علی هذا لا تنطبق الروایه علی الاستصحاب ناظر می شود به قاعده یقین در باب صلاه. این را اینجا حفظ کنید چون بعد از این روایت در تقریب نائینی روایت بعدی مکاتبه است آنجا را حمل کرده اند بر یقین در باب صوم. حالا یک یقین در باب صلاه چون بعدش دارد که حافظه تان نزدیک شود، روایت بعدی را حمل کرده اند بر یقین در باب صوم. اینجا را حمل کرده اند بر یقین در باب صلاه. ظاهرش که لا ینقض است. می گوید نه مراد از لا ینقض یعنی ایجاد یقین بکن. چطوری ایجاد یقین بکن بنای بر اکثر بگذار رکعت احتیاط را جدا بخوان. اینجا ایجاد یقین به وظیفه. وظیفه ات را مسلم انجام دادی.

لا تنطبق الروایه علی الاستصحاب و لا یصح الاستدلال بها بل لو سلم ظهور الروایه فی کون المراد من «الركعة» هي الركعة المتصلة- علی طبق مفاد الاستصحاب- فلا یمکن الأخذ بظاهرها، لأنّ ذلك یخالف ما علیه المذهب، فلا بدّ إمّا من حمل «الركعة» علی الركعة المفصولة و إمّا من الحمل علی التقیة، و الثاني مخالف للأصل، فیتعیّن الأوّل.

که رکعت را بگویم مفصول است و الا، الا ان یقال، آن وقت مرحوم نائینی یک بحثی را اینجا مطرح می کنند که این نظیرش هم دارند. و آن اینکه گاه گاهی ممکن است در یک مقام تقیه باشد اما تقیه در صغری باشد نه در کبری. ان التقیه انما هی فی تطبیق الاستصحاب علی المورد. که لا ینقض ناظر به استصحاب باشد لکن در تطبیقش تقیه بوده است نه در اصلش. مثل همان مثال معروف که ذاک الی امام، البتّه تعبیر این نیست دقیقا، ان صام صمنا و ان افطر افطرنّا. که امام می فرماید که این بر می گردد بر خلیفه. اگر خلیفه روزه گرفت ما هم می گیریم. نائینی می فرماید که در اینجا این مطلب که حکم حاکم نافذ است به اصطلاح این کبری ثابت است. اما اینکه این شخص البتّه این شخص در این سؤال مراد سفاه است. امام صادق را زمان سفاه هم به کوفه آورده اند. البتّه ظاهرا زمانی که با امام ملاقات می کند در حیره بوده اند. فاصله بین کوفه و حیره حدود بیست و خورده ای کیلومتر است. با نجف الآن نزدیک شده اند حدود هفده کیلومتر. نجف و کوفه هم سابقا ده کیلومتر البتّه تقریبا متصل هستند. عرض کنم خدمتان که و سفاح چهار سال که به قول خودش حکومت کرد از سال ۱۳۲ تا ۱۳۶ ابتدا در کوفه بود بعد شهرکی به نام هاشمیه بنا کرد منتقل به آنجا شد که در کوفه نباشد. ملاقاتش اینجا است. در روز عید فطر هم بود و بعد هم امام که فرمود من که می دانستم که امروز ماه رمضان است بعد می گوید چرا می گوید لان افطریوم فی شهر رمضان فاقضیه احب الیه من ان یضربنا.

.....
علی ای حال پس ممکن است بگوییم در اینجا استصحاب که کلی باشد جاری است. اما خصوص ما نحن فيه تطبیقش تقیه باشد. الا ان يقال و العمل، لكن تطبیقش بر مورد كان تقیه. بله این راجع به این. بعد می فرماید

هذا حاصل ما أفاده الشيخ - قدس سره - في وجه عدم صحّة الاستدلال بالرواية

بعد ایشان می فرماید که وجه دیگری گفته است که آن وجه دیگرش این است روایت

لا بدّ إمّا من حملها على التّقيّة و هو مخالف للأصل، و إمّا من حملها على الأخذ باليقين و الاحتياط، و هو و إن كان بعيدا إلا أنّه لا محيص عنه

که مراد از لا ینقض ایجاد یقین است. ایشان می فرماید

هذا، و لكن لا يخفى عليك ما في كلامه من النّظر أمّا أولا: فإنّ المصطلح عليه في الأخبار هو التعبير عن الوظيفة المقرّرة للشكّ في عدد الركعات بالبناء على اليقين أو العمل على اليقين، و أين هذا من قوله عليه السلام «لا تنقض اليقين بالشكّ»؟

امام می فرماید ابن علی یقین یا لا یأخذ علی الاکثر. این لا ینقض بگویم مراد جدی از لا ینقض ایجاد یقین بکن. خیلہ خب حالا لا ینقض یقین یعنی ایجاد یقین کن. خب بالشک یعنی چه؟ دومی اش هم هست. لا ینقض یقین را شما به زور گفتید که ایجاد بکن. خیلہ خب. با شک نمی سازد.

فأنّه ليس في الوظيفة نقض لليقين بالشكّ، بل العناية المصحّحة لاستعمال كلمة «النقض» تنحصر في باب الاستصحاب و في باب الشكّ الساري

این کلمه لا تنقض یا باید استصحاب باشد یا شک ساری. ما سابقا عرض کردیم حدود هفت هشت قاعده اصولیین اهل سنت از این در آورده اند. این ذهن آقایان چون منحصر به همین کتاب های خود شیعه بوده است یکیش هم مسئله وسواسی بوده است یکیش هم مسئله اصاله الحقیقه باب مجاز الی ماشاء الله اصول متعددی از لا تنقض یقین بالشک در آورده اند.

فحمل قوله عليه السلام «لا تنقض اليقين بالشكّ» على البناء على الأكثر و العمل بالاحتياط في غاية البعد، بل كاد أن لا يصحّ إطلاق «النقض» على ذلك.

یک بحثی آقایان در ادبیات دارند یادتان نرفته باشد می گویند بحث کاد و افعال مقاربه نفیشان اثبات است اثباتشان نفی است. کاد ان لا یخالف ان یخلط یعنی خرج. کاد را می گویند اینگونه است. حالا بعضی ها هم گفته اند که نه اینها هم مثل بقیه اند. مرحوم آقا ضیاء اینجا نوشته است کاد ان لا یصح. اگر آن قاعده درست باشد یعنی صحّ. چون نفیش اثبات است اثباتش نفی است. اگر آن قاعده را قبول کنیم فصّح یعنی. البته مراد مرحوم نائینی اینجا نفی است من می دانم مرادش نفی است قطعاً. اما گفته شده است که افعال مقاربه مثلاً عسی ان تخرج یعنی لا تخرج. نزدیک بود خارج شود یعنی خارج نشده است دیگر. حالا این شوخی ما با متن عبارت مرحوم مقرر.

و أمّا ثانياً: فلأنّ حمل الرواية على التقيّة من حيث تطبيق المورد على الاستصحاب ليس بأبعد من حملها على الوظيفة في الشك في

عدد الركعات

خب بگویند حمل بر تقيه اش بکنیم. و بگویم تقيه به جهت تطبیق است.

فانّ الإمام عليه السلام استشهد لحكم المورد بالاستصحاب، حيث كان مذهب العامة على الإتيان بالركعة المشكوكة متّصلة ببقية

الركعات عملاً بالاستصحاب، فالتقيّة إنّما تكون في الاستشهاد لا في الاستصحاب، و قد ورد نظير ذلك

همین روایت ذاک الی الامام المسلمین. ان صام حدیث این طور است ذاک الی الامام ان صمت صمنا و ان افطرت افطرنّا. یک نکته

ای را هم من چون خواندم باز بگویم یک بحثی دارند که اگر این جور موارد انسان افطار کرد باید قضا شود. ما در بحث روزه این را متعرض

شدیم که آیا ما می توانیم از دلیلی در بیاوریم که هر جابه هر عنوانی افطار شد قضا حتماً لازم است یا خیر یکیش همین است این مورد تقيه

چون دارد ان فطرم من شهر رمضان فاقضیه احب الیه، فاقضیه دارد. این یکی از ادله است برای اینکه مطلق افطار موجب قضا است. این

چون نکته چون بحث به این صورت قابل خیلی از این نکته ای که به درد شما بخورد این است. ما در آنجا توضیح دادیم که اولاً این روایت

دو تا سند دارد که هر دو هم ضعیف هستند. اینکه به لحاظ سند دو تا سند دارد از عجایب این است که در یکیش این هست. ان افطریوم

فی شهر رمضان فاقضیه در آن یکی دیگر فاقضیه نیست. این هم عجیب است. در یکیش هست در یکیش نیست و هر دو هم ضعیف السند

است. این راجع به این مطلب یک نکته خارجی هم راجع به صوم گفتیم. نکته دیگر که در اینجا هست این است که خود اصل این مطلب

که مرحوم نائینی اصرار دارد این باید اثبات شود. این قاعده ای ندارد. ما این را چند بار توضیح دادیم. داریم جاهای دیگر هم داریم منحصر

به این نیست. ما آنجا توضیح دادیم یعنی اگر از دلیل خارجی بیاید که ذاک الی امام المسلمین. از دلیل خارجی نیاید به همین دلیل واحد

نمی توانیم بگویم تقيه در تطبیق است. شاید تقيه در اصل حکم باشد. تقيه در کبری است اصلاً. اهل سنت قائل بودند که ذاک الی امام

المسلمین. ما قائل نیستیم که ذاک الی امام المسلمین. چه کسی گفت که تقیه در تطبیق است که امام المسلمین مثلاً سفاح است؟ شاید اصل حکم تقیه ای باشد. اصل کبری تقیه ای باشد. شما اگر دلیل خارجی داشتید خوب دقت کنید که افطار و صوم دست خلیفه است بسیار خب اینجا مجبورید حمل بر تقیه در تطبیق کنید. مفروض کلام، دقت می کنید همین یک دلیل است. وقتی دلیل یکی است مرحوم نائینی می گوید این تطبیقش و لذا اصحاب فتوا داده اند. چه کسی گفت اصحاب به این روایت فتوا داده اند؟ شاید اصحاب به روایت عمر بن حنظله یا مثلاً چون در اختیار حاکم بوده است آن هم با یک شرایط معینی حالا نمی خواهم وارد بحث هلال شوم که ثبوت هلال به حکم حاکم.

علی ای حال این بحث را ایشان مفصل فرموده اند که تقیه در تطبیق باشد. چرا شما می گوید قاعده یقین؟

س: عبارت را

ج: نداریم ما همچین چیزی. حداقل تصرف و حداکثر تصرف نداریم. اولاً که روایت هر دو اش ضعیف السند است. آن که هیچی. آن که بحث خودش.

س: اگر نگرفته باشند نپذیرفته باشیم روایت را

ج: روایت را قبول کردیم حکم کبروی اش تقیه باشد. امام روی کبری هم تقیه کرده اند. چون اهل سنت می گرفتند امام می خواهند بگویند نه. این بعد مرحوم نائینی وارد بیان خودش می شود. خلاصه حرف نائینی را هم گفتم باز فردا تکمیلش می کنیم شاید یک مقدار هم کلمات آقای خوبی هم بخوانیم. نه دیگر برویم به اصل مطلب.

علی ای حال بعد مرحوم نائینی یک مطلبی دارد که خلاصه اش همان است که من اول عرض کردم در اثنای کلام مرحوم آقا ضیاء. مرحوم نائینی می گوید که استصحاب در ما نحن فیه مشکل ندارد. استصحاب می گوید شما رکعت چهارم انجام دادید. این مشکل ندارد این استصحاب فی نفسه مشکل ندارد. مشکل کجاست؟ اطلاق استصحاب. اطلاق استصحاب این است که متصل باشد روایت آمد که منفصل باشد. پس شما تقیید می زنید اطلاق استصحاب را. نه اینکه شما در اجرای استصحاب مشکل دارید. این خلاصه جواب نائینی. انشاء الله فردا متعرض می شویم.